

دکتر علی محمدی

حقوقدان و استاد دانشگاه

در سپهر اندیشه سیاسی ایران، نظریه ایران‌شهری چونان تلاشی سترگ پدیدار گشته است، تلاشی که اندیشمند فقید جواد طباطبایی، آن را به مثابه پاسخی نظری به بحران‌های مزمن تاریخ ایران و افول اندیشه سیاسی در این سرزمین ارایه داده است. این نظریه با تکیه بر تداوم تاریخی اندیشه ایرانی از عهد باستان تا عصر قاجار، در پی آن است که سیمای هویت ملی و نظم سیاسی ایران را در آینه مفاهیم فلسفی و تاریخی بازتاب دهد و از غبار فراموشی برهاند. در کانون این نظریه، تصور ایران به عنوان واحدی تاریخی و فرهنگی مستقل جای دارد. واحدی که با وجود تلاطم‌های سیاسی و دگرگونی‌های روزگار، توانسته است رشته‌ای از سنت اندیشه سیاسی را در دل خویش محفوظ دارد. مرحوم طباطبایی بر این باور بود که انحطاط اندیشه سیاسی در ایران، حاصل گسست از این سنت دیرینه و ناتوانی در زایش نظریه‌ای مدرن و بومی در عرصه سیاست بوده است اما نظریه ایران‌شهری برخلاف رویکردهای جامعه‌شناختی و تجربی، بیش از آن که به تحلیل نهادهای اجتماعی و مناسبات قدرت بپردازد، دل در گرو تأمل در متون کلاسیک، فلسفه سیاسی و تاریخ اندیشه دارد. این نظریه می‌کوشد با بازخوانی میراث فکری ایران، راهی برای رهایی از انسداد نظری در سیاست معاصر بجوید و افق تازه‌ای در اندیشه سیاسی بگشاید با این همه نظریه ایران‌شهری از تیر نقد بی‌نصیب نمانده است، از جمله آن که برخی صاحب‌نظران، غفلت آن از ساختارهای اجتماعی، نهادهای قدرت و پویایی‌های مدرن جامعه ایرانی را محل تأمل و پرسش دانسته‌اند در این نوشتار به واکاوی ابعاد گوناگون این نظریه و نقد آن از منظر جامعه‌شناسی سیاسی خواهیم پرداخت

- تمایز اندیشه و ساختار

نظریه‌ی ایران‌شهری چونان بنایی بر شالوده‌ی متمایز میان دو ساحت بنیادین استوار گشته است؛ یکی، ساحت اندیشه که جوهر ناب و سرچشمه‌ی معنا در قلمرو سیاست است و دیگری، ساحت ساختار که نمود عینی و تجسد نهادی آن اندیشه در عرصه‌ی اجتماع و قدرت به شمار می‌رود. در منظومه‌ی فکری مرحوم جواد طباطبایی، اندیشه نه تنها مقدمه‌ی هر سامان سیاسی، بلکه شرط امکان آن است. او بر آن است که بحران دیرپای سیاست در ایران، نه از کاستی نهاد، بلکه از گسست از سنت نظری و فروپاشی پیوند با میراث فکری ایران‌شهری و اسلامی برمی‌خیزد. از این منظر، نظریه‌ی ایران‌شهری تلاشی است برای احیای آن رشته‌ی گسسته، آن سنتی که از عهد هخامنشیان تا قاجاریه در تار و پود اندیشه‌ی ایرانی تنیده شده است. در

این دستگاه فکری، ساختار نه آغازگر، بلکه فرزند اندیشه است و تا اندیشه‌ای سامان‌مند و ریشه‌دار در بستر تاریخ و فلسفه پدید نیاید، هیچ ساختاری، ولو نیرومند به پایداری و مشروعیت نخواهد رسید. از همین رو نظریه ایران‌شهری برخلاف رویکردهای جامعه‌شناختی که ساختار را مقدم می‌داند، بر تقدم تأمل نظری، بازخوانی متون کلاسیک و بازسازی فلسفه‌ی سیاسی تأکید می‌ورزد. این تمایز نظریه‌ی ایران‌شهری را از بسیاری از نظریه‌های مدرن متمایز می‌سازد و آن را در زمره‌ی کوشش‌هایی قرار می‌دهد که نه در پی اصلاح سطحی نهادها، بلکه در جست‌وجوی بنیادهای مغفول‌مانده‌ی سیاست‌اند. معذالک برخی از صاحب‌نظران، غفلت آن از ساختارهای اجتماعی، نهادهای مدرن و پویایی‌های جامعه‌ی معاصر ایران را محل تأمل دانسته‌اند. آنان بر این باورند که هرگونه نظریه‌ی سیاسی، اگر بخواهد در میدان واقعیت راه بجوید، ناگزیر است که به هر دو ساحت اندیشه و ساختار بنگرد و نسبت میان آن دو را در پرتو تحولات زمانه بازاندیشی کند. به بیان دیگر دیگر در منظومه نظری ایران‌شهری، تمرکز اصلی بر بازخوانی تاریخ اندیشه سیاسی ایران از ژرفای عهد باستان تا آستانه دوران مدرن است. تلاشی برای احیای سنتی فکری که در گذر قرون، گاه در سایه فراموشی فرو رفته و گاه در تلاطم حوادث تاریخی دچار گسست گشته است. این نظریه بیش از آن که در پی واکاوی نهادهای اجتماعی و مناسبات قدرت باشد، دل در گرو تأمل در میراث فلسفی و بازسازی نظم مفهومی سیاست ایرانی دارد. اما در برابر این رویکرد، جامعه‌شناسی سیاسی چونان آینه‌ای نقاد، بر آن است که سیاست را نه در خلوت اندیشه، بلکه در متن جامعه و در بطن روابط قدرت، دولت، جامعه مدنی و تضادهای طبقاتی بجوید. این علم، سیاست را پدیده‌ای زنده و متغیر می‌داند که در تعامل با نیروهای اجتماعی شکل می‌گیرد و در بستر نهادها و مناسبات عینی معنا می‌یابد.

از این منظر نظریه ایران‌شهری با آن که در بازسازی فلسفه سیاسی ایرانی سهمی مهم دارد، در تحلیل ساختارهای اجتماعی و پویایی‌های قدرت، سکوتی تأمل‌برانگیز اختیار کرده است. سکوتی که خود می‌تواند محل پرسش و نقد باشد.

- مطلق‌انگاری تاریخ و غفلت از افق تمدنی جهان

در افق نظریه ایران‌شهری، تاریخ نه چونان رشته‌ای از وقایع، بلکه به مثابه‌ی جوهری یکپارچه و پیوسته تلقی می‌شود؛ گویی تاریخ ایران در امتداد خویش حامل حقیقتی مطلق و بی‌زوال است که از دل اسطوره تا آستانه‌ی مدرنیته امتداد یافته است. این نگاه که می‌توان آن را مطلق‌انگاری تاریخ نامید، بر آن است که سنت ایران‌شهری واجد نوعی عقلانیت درونی و خودبسنده است که مستلزم هیچ بیرون‌نگری یا تطبیق با افق‌های تمدنی دیگر نیست. لیکن در همین نقطه است که نقدی بنیادین سر برمی‌آورد؛

آیا می‌توان در جهانی که درهم‌تنیدگی تمدن‌ها، تبادل اندیشه‌ها و سیالیت مفاهیم، ویژگی بارز آن است، همچنان در حصار یک سنت تاریخی خاص مأوا گزید و از افق جهانی غفلت ورزید؟

نظریه ایران‌شهری با همه‌ی ژرفای فلسفی و ارج‌گذاری‌اش به میراث فکری ایران، گاه چنان در بازسازی گذشته غرق می‌شود که از درک پویایی‌های تمدنی معاصر و تحولات جهانی بازمی‌ماند. در این چارچوب غفلت از افق تمدنی جهان را می‌توان یکی از کاستی‌های این نظریه دانست. زیرا در آن نسبت اندیشه‌ی ایرانی با دیگر سنت‌های فکری، از یونان تا مدرنیته‌ی غرب، نه در مقام گفت‌وگویی زنده و دیالکتیکی، بلکه بیشتر در قالب تقابل و تمایز مطرح می‌شود. چنین رویکردی اگرچه در صیانت از هویت نظری ایران مؤثر است، اما در نهایت آن را در معرض خطر انزوا و انتزاع قرار می‌دهد. از این‌رو پرسش اساسی آن است، آیا می‌توان نظریه‌ای در باب سیاست ایرانی بنیاد نهاد، بی‌آن‌که به افق تمدنی جهان نظر داشت؟

آیا بازسازی سنت، بی‌تأمل در نسبت آن با جهان معاصر، به بازتولید گذشته نمی‌انجامد؟

آیا مطلق‌انگاری تاریخ، خود مانعی در راه پویایی و زایش اندیشه‌ی نوین نخواهد بود؟

به عبارت دیگر این نظریه در صورت‌بندی خویش، تاریخ ایران را در قالبی مطلق، درون‌زا و گسسته از جریان‌های کلان تمدنی جهان ترسیم می‌کند؛ گویی که سیر تحولات این سرزمین، در خلوتی مستقل از تپش‌های جهانی رقم خورده و از تأثیر متقابل با دیگر تمدن‌ها و اندیشه‌ها بی‌نیاز بوده است. در چنین نگرشی ایران به مثابه جزیره‌ای خودبسنده تصویر می‌شود، جزیره‌ای که مسیر تاریخ خویش را بی‌اعتنا به دگرگونی‌های سیاسی، فکری و اجتماعی جهان پیموده است. این رویکرد هرچند در تقویت حس هویت تاریخی و بازشناسی میراث ملی، سهمی درخور دارد، اما در عین حال خطر آن می‌رود که به ورطه‌ی تاریخ‌نگاری منزوی و درون‌نگر فروغلتد. تاریخی که از نسبت خود با مدرنیته، استعمار، جهانی‌شدن و ساختارهای پیچیده نظام بین‌الملل غافل می‌ماند و در نتیجه، از تبیین جایگاه ایران در جهان معاصر بازمی‌ماند. در مقابل جامعه‌شناسی سیاسی بر آن است که هیچ تحول تاریخی را نمی‌توان در چارچوب مرزهای ملی و فارغ از زمینه‌های جهانی فهم کرد. زیرا تاریخ همواره در گفت‌وگو با جهان، در تعامل با دیگری و در مواجهه با نیروهای فراملی شکل می‌گیرد. از این منظر نظریه ایران‌شهری با همه‌ی اهتمامش به بازسازی سنت، در برابر افق جهانی، سکوتی سنگین اختیار کرده است. سکوتی که خود می‌تواند به انسداد در فهم پویایی‌های تاریخی و ناتوانی در ترسیم جایگاه ایران در منظومه‌ی تمدنی جهان بینجامد

– نخبه‌گرایی و غفلت از کثرت اجتماعی

در این نظریه سیاست نه در میدان غوغای خلق و نه در عرصه‌ی کنش‌های جمعی، بلکه در خلوت تأملات نخبگان و در ساحت بلند فلسفه‌ی سیاسی معنا می‌یابد. این رویکرد که می‌توان آن را نخبه‌گرایی نظری نام نهاد، بر آن است که رهایی از بحران‌های مزمن سیاست ایرانی، تنها از رهگذر بازسازی اندیشه‌ای برآمده از متون کلاسیک و حکمت‌های کهن ممکن است، نه از دل پویش‌های اجتماعی و نه از بطن مطالبات مردمی. در این منظر جامعه همچون ماده‌ای خام و بی‌صورت تلقی می‌شود که تنها در پرتو اندیشه‌ی نخبگان، صورت می‌پذیرد و معنا می‌یابد. نظریه‌ی ایران‌شهری با تأکید بر تداوم تاریخی عقل ایرانی،

گاه چنان در بازسازی عقلانیت سیاسی گذشته غرق می‌شود که از کثرت اجتماعی، از تنوع تجربه‌های زیسته، از صداها، خاموش و از پویایی‌های مدرن جامعه‌ی ایرانی غفلت می‌ورزد. بدین‌سان سیاست به عرصه‌ای انتزاعی و دور از واقعیت بدل می‌گردد. منتقدان این نظریه بر آن‌اند که چنین نخبه‌گرایی، اگرچه در سطح نظری ژرف و استوار است، اما در میدان عمل، به نوعی انزوای اندیشه و گسست از واقعیت اجتماعی می‌انجامد. آنان یادآور می‌شوند که سیاست، نه صرفاً در کتاب‌ها و رساله‌ها، بلکه در خیابان‌ها، در نهادها، در مناسبات قدرت و در زندگی روزمره‌ی مردمان شکل می‌گیرد و هر نظریه‌ای که از این کثرت غفلت ورزد، در نهایت به تجریدی بی‌ثمر بدل خواهد شد، تجریدی که نه توان سامان‌بخشی دارد و نه قدرت برانگیختن. به بیان دیگر در افق نظریه‌ی ایران‌شهری، جایگاه نخست از آن نخبگان فکری و اصحاب فلسفه سیاسی است

آنان که در خلوت تأمل و در پرتو عقل نظری به معماری مفاهیم بنیادین سیاست می‌پردازند. در این منظومه، صدای مردم پژواک جنبش‌های اجتماعی و تپش‌های پنهان تحولات طبقاتی، گویی در پس‌زمینه‌ای خاموش قرار گرفته‌اند، چنان‌که گویی تاریخ تنها از زبان خواص روایت می‌شود و نه از جوشش توده‌ها و کنش جمعی آنان. این نگرش هرچند در بازشناسی جایگاه اندیشه و خردورزی در سیاست، سهمی مهم دارد، اما در عین حال، خطر آن می‌رود که به ورطه‌ی تقلیل‌گرایی فرهنگی فروغلتد. زیرا با فروکاستن تنوع پرشکوه اجتماعی، قومی و زبانی ایران به قالبی یکدست و یک‌صدا، از درک ژرفای تکثر و پویایی‌های درونی جامعه باز می‌ماند. بدین‌سان، ایران متکثر و رنگارنگ، در آینه‌ای یک‌رنگ و یک‌صدا بازتاب می‌یابد، آینه‌ای که بیش از آن‌که حقیقت را بنمایاند، آن را در چارچوبی از پیش ساخته محصور می‌سازد

- فاصله مفهومی میان سنت و مدرنیته

در این نظریه سنت و مدرنیته نه چنان دو قطب متخاصم، بلکه به مثابه دو پرسش بنیادین در نسبت با عقلانیت ایرانی رخ می‌نمایند؛ دو پرسش که در تلاقی با یکدیگر امکان اندیشیدن به سیاست را در بستر تاریخ و زمانه فراهم می‌سازند. در این منظومه‌ی نظری، سنت نه مجموعه‌ای از آداب و رسوم یا باورهای موروثی، بلکه تجلی عقلانیتی است که در ژرفای تاریخ ایران، از عهد اساطیری تا دوران معاصر تداوم یافته است. این نظریه بر آن است که انحطاط اندیشه‌ی سیاسی در ایران، حاصل گسست از این سنت عقلانی و ناتوانی در صورت‌بندی نظریه‌ای بومی در مواجهه با مدرنیته‌ی غربی است. از همین‌رو بازسازی سنت را شرط نخست رهایی از بحران سیاست می‌داند. در برابر این مدرنیته در نظریه‌ی ایران‌شهری نه به‌عنوان مرحله‌ای تاریخی یا مجموعه‌ای از نهادها، نو، بلکه به‌مثابه پرسشی فلسفی درباره‌ی امکان عقلانیت در جهان متجدد فهم می‌شود. مرحوم طباطبایی تأکید دارد که مدرنیته را نمی‌توان بدون فهم سنت و نسبت آن با عقل فلسفی درک کرد. زیرا مدرنیته برخلاف تصور رایج، نه نفی سنت، بلکه دگرگونی در صورت‌بندی عقلانی آن است

با این همه منتقدان این نظریه بر آن اند که تأکید بیش از حد بر بازسازی سنت، گاه به غفلت از پویایی‌های مدرنیته، از تحولات اجتماعی، نهادهای دموکراتیک و تجربه‌های زیسته‌ی انسان مدرن می‌انجامد و این غفلت، نظریه را در معرض خطر انزوا از زمانه و انتزاع از واقعیت اجتماعی قرار می‌دهد. زیرا مدرنیته، نه صرفاً مفهومی فلسفی - سیاسی، بلکه واقعیتی تاریخی و اجتماعی است که سیاست امروز را شکل می‌دهد و بی‌اعتنایی به آن به بازتولید گذشته‌ای بی‌زمان و آینده‌ای بی‌ریشه خواهد انجامید. از این رو فاصله‌ی میان سنت و مدرنیته در نظریه‌ی ایران‌شهری، نه شکاف، بلکه یک تنش فلسفی - سیاسی است. تنش که اگر به گفت‌وگویی زنده میان گذشته و اکنون بدل نشود، راهی به سوی اندیشه‌ای زنده و سیاستی زمان‌مند نخواهد گشود. در واقع در نظریه ایران‌شهری، مفاهیم بنیادین سیاست مدرن چون دولت ملی، دموکراسی، مشارکت شهروندی و حقوق مدنی، نه جایگاهی روشن دارند و نه تبیینی منسجم، گویی این منظومه فکری بیش از آن که در پی فهم اقتضائات جهان مدرن باشد، دل در گرو بازگشت به سنت‌های پیشامدرن نهاده است. در این رویکرد سیاست نه به مثابه عرصه‌ای از کنشهای جمعی و حقوق همگانی، بلکه به عنوان میراثی فلسفی و تاریخی بازخوانی می‌شود. در مقابل این نگرش، جامعه‌شناسی سیاسی بر آن است که سیاست را در بستر تحولات اجتماعی، پویایی‌های مدرن و مناسبات قدرت تحلیل کند. زیرا در جهان امروز سیاست دیگر نه در خلوت متون بلکه در میدان تجربه زیسته و در تعامل نهادها و کنشگران معنا می‌یابد. از این منظر، نظریه ایران‌شهری با همه‌ی شکوه اش، در مواجهه با مفاهیم مدرن، سکوتی تأمل‌برانگیز اختیار کرده است. سکوتی که خود می‌تواند نشانه‌ی فاصله‌ای باشد میان اندیشه و واقعیت، میان سنت و ضرورت‌های زمانه

- نسبت ایران‌شهری با کثرت فرهنگی و قومی

در این نظریه ایران نه چونان سرزمینی محصور در خطوط جغرافیایی، بلکه به مثابه‌ی کلیتی تاریخی و فرهنگی رخ می‌نماید. کلیتی که در گذر قرون با وجود تلاطم‌های روزگار و دگرگونی‌های اجتماعی توانسته است نظم و هویتی سیاسی را در دل خویش محفوظ دارد

در نظریه مزبور، کثرت قومی و فرهنگی نه تهدیدی بر وحدت ملی، بلکه جلوه‌ای از تنوع درون‌زاد تمدن ایرانی است. تمدنی که با تکیه بر عقلانیت سیاسی و سنت نظری، همواره توانسته است اقوام گوناگون را در قالب نظم شهریاری خویش جای دهد و همزیستی را در سایه‌ی حکمت و تدبیر ممکن سازد. ایران‌شهری، به‌جای تأکید بر تفاوت‌های قومی، بر وحدت مفهومی ایران به‌عنوان یک کل تاریخی پای می‌فشارد و از همین رو، هویت ایرانی را نه بر اساس مرزهای قومی یا زبانی، بلکه بر بنیاد تداوم اندیشه و فرهنگ تعریف می‌کند. با این وجود منتقدان این نظریه بر آن اند که چنین رویکردی، اگرچه در سطح نظری پویایی‌های هویتی، مطالبات فرهنگی اقوام و تحولات اجتماعی معاصر غفلت می‌ورزد. انسجام‌بخش و استوار است، اما گاه از آنان یادآور می‌شوند که در جهان امروز، هویت نه صرفاً بر پایه‌ی تاریخ، بلکه در تعامل با تجربه‌های زیسته، زبان، آیین و

مناسبات قدرت شکل می‌گیرد و هر نظریه‌ای که از این کثرت چشم‌پوشد، در معرض خطر انتزاع از واقعیت اجتماعی قرار خواهد گرفت

از این‌رو نسبت ایران‌شهری با کثرت فرهنگی و قومی، اگرچه در چارچوبی تاریخی و فلسفی تعریف می‌شود، اما نیازمند بازاندیشی در پرتو تحولات زمانه و گفت‌وگویی زنده با جامعه‌ی متکثر امروز ایران است تا بتواند هم میراث فکری را صیانت کند و هم به مطالبات نوپدید پاسخ گوید و از دل این تعامل، افقی نو برای سیاست ایرانی بگشاید

در واقع نظریه ایران‌شهری با تأکید بر وحدت تاریخی و فرهنگی ایران، تصویری از هویت ملی ارائه می‌دهد که در آن ایران چونان کلیتی یکپارچه و پیوسته در طول تاریخ جلوه‌گر می‌شود. اما در این تصویر گاه صداها و اقوام، زبان‌ها و آیین‌های گوناگون که در تار و پود این سرزمین تنیده‌اند، در حاشیه قرار می‌گیرند یا به سکوت واداشته می‌شوند. این نگرش هرچند در بازشناسی میراث وحدت‌بخش اندیشه ایرانی سهمی شایسته دارد اما در مواجهه با واقعیت پرشکوه و رنگارنگ جامعه ایرانی دچار کاستی‌هایی است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشید. در برابر این رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی بر آن است که سیاست را در بستر چندگانگی فرهنگی، تعاملات اجتماعی و کنش‌های متنوع قومی و مذهبی تحلیل کند. زیرا جامعه، نه یکدست و ایستا، بلکه سیال، متکثر و در حال زایش است. از این منظر نظریه ایران‌شهری با همه‌ی شکوهش در برابر پویایی‌های درونی جامعه ایرانی، سکوتی اختیار کرده است، سکوتی که خود می‌تواند محل پرسش و تأملی ژرف باشد

- تأثیرپذیری از لائسیته

در این نظریه تمایز میان نهاد دین و نهاد دولت، نه چونان تقلیدی از الگوهای غربی، بلکه به مثابه‌ی بازتابی از ظرفیت‌های درونی تمدن ایرانی رخ می‌نماید. در این منظومه‌ی فکری، لائسیته یا سکولاریسم، نه الگویی وارداتی، بلکه پرسشی در نسبت با عقلانیت مدرن مطرح می‌شود. پرسشی که ایران‌شهری می‌کوشد با تکیه بر سنت خویش، پاسخی بومی و درخور زمانه بدان دهد. این نظریه بر آن است که عقل سیاسی ایرانی، در ژرفای تاریخ خویش، همواره واجد توانایی تفکیک حوزه‌ی دین از سیاست بوده است. این تمایز نه در نفی دین، بلکه در صیانت از سامان عقلانی سیاست معنا می‌یابد. از این منظر تأثیرپذیری نظریه ایران‌شهری از لائسیته، بیش از آن که نشانه‌ی تقلید باشد، تلاشی برای بازسازی عقلانیت سیاسی ایرانی در مواجهه با مدرنیته است. تلاشی که می‌خواهد سیاست را از سلطه‌ی نهادهای غیرعقلانی برهاند و آن را در پرتو تأمل فلسفی و سنت نظری سامان بخشد. با این وجود منتقدان این نظریه بر آن‌اند که تأکید بر عقلانیت و تمایز نهادها، گاه به غفلت از نقش اجتماعی دین و پویایی‌های فرهنگی جامعه ایرانی می‌انجامد و این غفلت ممکن است نظریه را به یک نظریه انتزاعی فلسفی بدل سازد که از واقعیت زیسته‌ی مردمان فاصله می‌گیرد. آنان یادآور می‌شوند که در ایران معاصر دین نه صرفاً نهادی رسمی، بلکه بخشی از هویت جمعی و تجربه‌ی روزمره است. هرگونه نظریه‌پردازی سیاسی، اگر بخواهد در میدان عمل راه بجوید، ناگزیر است که این واقعیت را در نظر گیرد. بدین‌سان تأثیر لائسیته بر نظریه ایران‌شهری، اگرچه در سطح فلسفی تأمل‌برانگیز

است اما نیازمند گشودگی به زیست اجتماعی و تعامل با تجربه‌های فرهنگی معاصر است تا بتواند از دل سنت، راهی به سوی سیاستی زمان‌مند، انسانی و درخور جامعه‌ی ایرانی بگشاید. در واقع این منظومه فکری در ژرفای خویش و بی‌آن‌که به صراحت پرده از آن بردارد، از روح اندیشه‌های لائسیته و سکولاریسم مغرب‌زمین متأثر گشته است. این تأثیرپذیری، نه در قالب اقتباسی آشکار، بلکه در نحوه‌ی صورت‌بندی مفاهیم، در تفکیک ساحت سیاست از قلمرو دین و در گرایش به نظم عقلانی و غیرمقدس سیاست، رخ می‌نماید. گویی که رهایی اندیشه سیاسی ایرانی، نه در بازخوانی سنت‌های شرقی، بلکه در آغوش گرفتن عقلانیت سکولار و مفاهیم مدرن غربی نهفته است. در چنین رویکردی، سیاست به مثابه ساحتی مستقل و خودبسنده تصویر می‌شود، بی‌نیاز از پیوند با آیین و شریعت و فارغ از ریشه‌های قدسی و معنوی. این نگرش هرچند در ظاهر به بازسازی سنت ایرانشهری اهتمام می‌ورزد اما در باطن از الگوهای مفهومی غربی تغذیه می‌کند و این همان تناقضی است که نقد آن، نه از بیرون، بلکه از درون خود نظریه سر برمی‌آورد و اندیشه را به تأملی دوباره فرا می‌خواند

- روح محافظه کارانه

بی‌گمان نظریه ایرانشهر را می‌توان تجلی روحی محافظه کارانه دانست که در ژرفای اندیشه سیاسی ایرانی ریشه دوانیده است. روحی که نه در غوغای انقلاب‌های شتاب‌زده، بلکه در سکوت خردمندان تاریخ و در تداوم سنت‌های دیرپای فرهنگی، خویشتن را بازمی‌یابد و می‌بالد. در این منظر سیاست نه زاده‌ی ایدئولوژی‌های مدرن و نه مولود خیزش‌های رادیکال است، بلکه از دل فرهنگ می‌جوشد. فرهنگی که در گذر قرون، چونان رودخانه‌ای آرام و ژرف، جان ایرانی را سیراب کرده و نظم سیاسی را بر بنیاد ادب، قانون و خرد بنا نهاده است. این نظریه با نگاهی ژرف‌کاوانه به میراث ایران باستان، کوشیده‌اند تا این نظم فراموش‌شده را از غبار زمان برگیرند و در پرتو آن، فلسفه‌ای سیاسی را احیا کنند که در آن، قدرت نه ابزار سلطه، بلکه جلوه‌ای از عقلانیت تاریخی است. موارد ذیل را می‌توان بعنوان پیامدهای این رویکرد دانست

این موارد عبارت است از ؛

- بازسازی نظم سیاسی بر بنیاد فرهنگ ایرانی، تلاشی است برای رهایی از تقلید و بازگشت به خویشتن؛ به نظمی که در آن ایران نه در آینه‌ی دیگری، بلکه در آینه‌ی خویش می‌نگرد

مقاومت در برابر جهانی‌سازی بی‌ریشه، نه از سر انزوا، بلکه از سر صیانت از هویت؛ هویتی که در برابر امواج همسان‌ساز - جهانی، چونان کوهی استوار می‌ایستد

نظریه ایرانشهر با آن‌همه شکوه زبانی و عمق تاریخی که در تار و پود خویش نهفته دارد، حامل روحی از جنس محافظه‌کاری است. روحی که در جان آن، گرایشی آشکار به حفظ نظم دیرینه، بازگشت به سنت‌های ریشه‌دار و پرهیز از گسست‌های

بنیادین و دگرگونی‌های رادیکال به چشم می‌خورد. در این منظومه فکری، سیاست نه عرصه‌ای برای آفرینش نو و انقلاب مفاهیم، بلکه صحنه‌ای برای بازسازی توازن ازدست‌رفته‌ی گذشته است. تلاشی برای احیای عقلانیتی که در دل سنت ایران‌شهری مأوا گزیده و به زعم نظریه‌پرداز، در گذر ایام دچار انقطاع و فراموشی گشته است. این رویکرد با تأکید بر استمرار تاریخی و اصالت سنت، در برابر تندبادهای مدرنیته، موضعی محتاطانه و گاه تدافعی اختیار می‌کند، گویی که نوگرایی بی‌ریشه، نه نوید رهایی، بلکه تهدیدی برای انسجام تاریخی و هویت فرهنگی ایران است. از این‌رو، نظریه ایران‌شهر به جای آن که در پی گشودن افق‌های نوین در سیاست باشد، بیشتر در اندیشه‌ی بازگشت به عقلانیت مفقوده‌ی گذشته است. عقلانیتی که در قالب نظم سلطانی، حکمت عملی، و فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک تجلی یافته و در حافظه‌ی تاریخی این سرزمین رسوب کرده است. بدین‌سان ایران‌شهر را می‌توان در زمره‌ی آن دسته از رویکردهایی دانست که با تکیه بر میراث، به معماری آینده می‌اندیشند. اما در این مسیر، گاه از درک ضرورت‌های نوین، پویایی‌های اجتماعی و اقتضائات سیاست مدرن باز می‌مانند. این محافظه‌کاری، هرچند در حفظ پیوستار تاریخی و صیانت از هویت ملی سودمند است، اما در برابر پرسش‌های نوپدید زمانه، نیازمند بازاندیشی ژرف و گشودگی به افق‌هایی تازه و نواندیشانه است.

نتیجه‌گیری

نظریه ایران‌شهر، با تمام شکوه فکری و تلاش در بازسازی میراث اندیشه ایرانی، در دام نوعی انتزاع‌گرایی گرفتار آمده است. انتزاعی که سیاست را از بستر زنده و پویای جامعه جدا می‌سازد و آن را به عرصه‌ای متنی و مفهومی فرو می‌کاهد. این رویکرد هرچند در احیای عقلانیت تاریخی و بازخوانی سنت‌های فکری، سهمی درخور دارد اما در مواجهه با واقعیت‌های پیچیده و چندلایه جامعه معاصر، سکوتی معنادار اختیار کرده است. از این منظر نقد نظریه ایران‌شهر نه نفی میراث آن، بلکه دعوتی به بازاندیشی است. بازاندیشی‌ای که بتواند سنت را با زمانه پیوند زند و سیاست را نه فقط در متون کهن، بلکه در کنش‌های جمعی، نهادهای قدرت و مناسبات اجتماعی بازتعریف کند. این نقد خواهان گذر از تأملات صرفاً نظری به سوی درک عینی‌تر از جامعه است. جامعه‌ای که در آن، سیاست نه فقط بازتاب فرهنگ، بلکه محصول تعامل نیروهای واقعی و متغیرهای اجتماعی است. نظریه ایران‌شهر نیازمند آن است که از برج عاج تأملات تاریخی فرود آید و با نبض جامعه هم‌نوا شود تا بتواند در کنار حفظ ریشه‌های فرهنگی، به پرسش‌های زمانه نیز پاسخی درخور دهد. در واقع با آن که نظریه ایران‌شهری در افق اندیشه، حامل بارقه‌هایی از ژرفای فلسفی و تأملات تاریخی است و در بازشناسی میراث فکری ایران سهمی درخور دارد، اما از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، گرفتار نوعی تقلیل‌گرایی نظری است. بدین معنا که سیاست را نه در میدان پویای مناسبات اجتماعی و نهادهای قدرت، بلکه صرفاً در ساحت تاریخ اندیشه و تأملات انتزاعی جست‌وجو می‌کند. در این رویکرد سیاست از بستر عینی و ملموس خود جدا می‌گردد و به عرصه‌ای صرفاً مفهومی و متنی فروکاسته می‌شود. گویی که تپش‌های جامعه، کنش‌های جمعی و دینامیسم قدرت در برابر عظمت متون کهن و سنت‌های فکری به حاشیه رانده شده‌اند.

چنین نگرشی هرچند در بازسازی بنيادهای نظری سياست ايرانی کوشاست، اما در مواجهه با واقعيتهای پیچيده و متکثر جامعه معاصر، سکوتی معنادار اختيار کرده است سکوتی که خود نیازمند پرسشی تازه و نگاهی نوین است